

آسیب‌شناسی نخبگان تأثیرگذار در حکومت علوی

جواد سلیمانی*

تأیید: ۸۹/۹/۱۸

دریافت: ۸۹/۶/۱۵

چکیده

نخبگان تأثیرگذار در عصر حاکمیت امیر مؤمنان علیه السلام به انحرافات و بیماری‌هایی مبتلا شدند که موجب مقاومت آنان در برابر اصلاحات امیر مؤمنان گردید. یکی از مهمترین بیماری‌های آنان مسأله رشک و کینه بر امیر مؤمنان بود که در اموری چون تعصب‌های قومی، ضربه‌دیدن از شمشیر آن حضرت در جنگ‌های صدر اسلام و عقده‌های شخصی ریشه داشت. دومین انحرافی که برخی از خواص را به مخالفت با آن حضرت کشانید، منافع مادی بود. اشرافی‌گری مانع از آن می‌شد که آنان روش عدالت‌محورانه امیر مؤمنان را تحمل کنند. از این‌رو، با سیاست تساوی در تقسیم بیت‌المال مبارزه کردند. تفسیر به رأی و بدعت‌نهادن در دین، انحراف سوّمی بود که در میان نخبگان و سران اصحاب رسول صلی الله علیه و آله رواج یافت و در دوران حکومت علی علیه السلام تأثیرگذار شد. این عوامل و برخی امور دیگر، موجب فاصله‌گرفتن خواص از آن حضرت و مخالفتشان در قالب عدم بیعت، خودداری از حضور در جنگ‌ها، بر پا کردن جنگ علیه آن حضرت و یاری کردن مخالفان وی شد.

واژگان کلیدی

علی علیه السلام، حکومت علوی، خواص، نخبگان، اشرافیت، حسادت، تفسیر به رأی

* عضو هیأت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته الله علیه.

مقدمه

نخبگان هر جامعه‌ای در هدایت فکری، سیاسی، فرهنگی و رفتاری آن جامعه نقش عمده‌ای را ایفا می‌کنند. آنان به سبب برخورداری از ویژگی‌های فوق‌العاده، همواره مورد توجه مردم بوده، رأی و نظرشان تأثیر شگرفی در هدایت افکار عمومی می‌گذارد. در این میان، خواص متدین نقش مهمی در جامعه دارند. بعضی از جامعه‌شناسان از آنان به عنوان نخبگان سنتی و مذهبی و یا ایدئولوژیکی یاد می‌کنند؛ چنانچه یکی از ایشان می‌نویسد: «نخبگان سنتی و مذهبی از حاکمیت و یا نفوذی برخوردارند که ناشی از ساخت‌های اجتماعی، ایده‌ها و اعتقاداتی است که ریشه در گذشته‌ای دور دارند و مبتنی بر راه و رسم طولانی‌اند» (گیروشه، ۱۳۸۷: ۱۲۱ - ۱۲۲).

برخی از جامعه‌شناسان تأثیرگذاری نخبگان را تا اندازه‌ای می‌دانند که هرگونه تغییر اجتماعی اعم از تغییر دینی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی را بدون حمایت متنفذان اجتماع، محال می‌شمارند.

بروس کوئن در کتاب «مبانی جامعه‌شناسی» درباره تأثیرگذاری متنفذان اجتماع می‌نویسد: «متنفذان افرادی هستند که در زمینه رشد، برنامه‌ریزی و توسعه در اجتماع، بیشترین نفوذ را اعمال می‌کنند. تصمیم‌گیری‌های مهم، بدون راهنمایی و حمایت این گروه مهم، محال است» (کوئن، ۱۳۷۵: ۳۹۴).

همچنین یکی از جامعه‌شناسان به نام «موسکا» می‌گوید: «حرکت تاریخ، اساساً تحت تأثیر منافع و ایده‌های گروه نخبگان بر سریر قدرت انجام می‌گیرد» (گیروشه، ۱۳۸۷: ۱۱۷). البته این دیدگاه تا حدی افراط‌گرایانه است؛ زیرا ما می‌دانیم بسیاری از پیامبران و اولیای الهی و جریانهای اهل حق در طول تاریخ، بدون کمک خواص و نخبگان و صاحبان زر و زور و تزویر و حتی با وجود مخالفت آنان در پرتو مجاهده و صبر و استقامت در راه خدا به پیروزی‌های بزرگی در عرصه جامعه و تاریخ نائل آمده‌اند. اما از یک منظر معتدل، می‌توان گفت که اقلیت نخبگان و خواص، نقش مهم و تأثیر شگرفی در تکوین و تغییر افکار عمومی و هدایت آنها دارند. به طوری که موافقت‌ها و مخالفت‌های آنها در روند شکل‌گیری و رشد یا تضعیف حرکت‌های فکری، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بسیار مؤثر و چشمگیر است؛ ولی این نقش در حدی نیست که بدون اقبال آنان هیچ‌گونه تحولی ممکن نباشد.

اکنون با توجه به اهمیت نقش نخبگان در جامعه، آسیب‌شناسی این قشر و شناخت عواملی که موجب انحراف آنان می‌شود بسیار ضروری می‌باشد. یکی از بهترین راهکارهای آسیب‌شناسی نخبگان جامعه کنونی، مطالعه سرگذشت و شناسایی لغزشهای نخبگان در یک بستر تاریخی و عصر مشابه دوران ماست. از این رو، در این نوشتار، انحرافات و بیماری‌هایی که در عصر حاکمیت امیر مؤمنان علیه السلام دامنگیر چهره‌های برجسته گردید، مورد بررسی قرار گرفته، برخی از مهمترین لغزشگاه‌های آنان بیان شده است.

۱- حقد و کینه

عقده‌های روانی و حسادت‌های درونی، وقتی در روح و روان آدمی لانه کند و در تصمیم‌گیری‌های او دخالت نماید، انسان را از مدار انصاف و عدالت دور می‌سازد. اما وقتی تصمیم‌گیری‌های کلان اجتماعی و مواضع حساس سیاسی گروه زیادی از افراد جامعه، بر مبنای کینه‌توزی‌ها و تنگ‌چشمی‌هایشان شکل گیرد، آثار زیان‌بار فراوانی به بار خواهد آورد.

یکی از مهمترین مشکلات علی علیه السلام، مسأله حسادت و کینه برخی از قبایل و یا افراد خاص متنفذ نسبت به آن حضرت بود؛ به طوری که موجب تنهاشدن آن بزرگوار و یا حتی برپایی برخی از جنگ‌ها علیه آن حضرت گردید. رشک و کینه افراد نسبت به علی علیه السلام انواع و دلایل مختلفی داشت که در ادامه به برخی از آنها اشاره می‌شود.

دلایل رشک و کینه نسبت به امیر مؤمنان علیه السلام

الف - رقابت‌های قومی و قبیله‌ای

اولین و مهمترین عامل حسادت نسبت به امیر مؤمنان در رقابت‌های قومی و قبیله‌ای ریشه داشت. قبل از ظهور اسلام، مردم جزیره‌العرب نظام سیاسی، اجتماعی و فرهنگی واحدی نداشتند و یک قانون واحد بر آنها حکومت نمی‌کرد؛ طوایف و گروه‌های نامتجانسی بودند که کنار هم گرد آمده بودند. بنابراین، اگر بینشان نزاعی در می‌گرفت، برنده، کسی بود که قدرت بیشتری داشت. منشأ این قدرت در لیاقت‌های افراد قبیله و نوع روابطشان بود. هر قبیله‌ای که دارای افراد توانمندتر و روابط مستحکم‌تری بود، از قدرت بیشتری برخوردار می‌شد و از آنجا که باورهای دینی، سیاسی و فرهنگی مشترک و فراگیری بین افراد قبیله وجود نداشت، روابط خویشاوندی، محور پیوندهایشان بود

با تقویت تعصب‌های خویشاوندی و روابط قومی، امنیت خود را تأمین می‌کردند. از این رو، برای قبیله خود اهمیت زیادی قائل بودند؛ به طوری که احترام به قبیله، دین و دنیایشان را تشکیل می‌داد. قبیله، امری مهم و مقدس و سرنوشت‌ساز بود و عصیبت درون‌عشیره‌ای، یکی از گران‌ترین شاخص‌های لیاقت و قیمت افراد شمرده می‌شد و از شروط صلاحیت احراز پست ریاست قبیله به حساب می‌آمد (الحاج حسن، ۱۴۰۵ق: ۷۳). آنها با تقویت پیوندها و تعصب‌های قومی و احترام به آداب و رسوم قبیله خود، روابط بین خود را مستحکم می‌کردند و از این طریق، در مقابل نیروهای مهاجم بیرون قبیله از خود دفاع می‌کردند. هر قدر قدرت سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی قبیله بیشتر بود، در میان سایر قبایل مفتخرتر و صاحب احترام افزون‌تری بود.

هنگامی که افراد هر قبیله به قبیله خود تعصب داشته باشند، به طور طبیعی رقابت‌های قومی و قبیله‌ای شدت می‌گیرد و باب افتخارات موهوم به قبیله، زنده می‌گردد.^۱

هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از میان بنی‌هاشم به پیامبری رسید، برخی از سران قریش، این را افتخار بنی‌هاشم و تهدید بر ضد خود تلقی کردند و چون کسب افتخاری همسنگ آن را برای خویش میسور نمی‌دیدند، به دشمنی با بنی‌هاشم و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله پرداختند. ابوجهل می‌گفت: ما و عبد مناف بر سر شرافت و بزرگی به نزاع برخاستیم و با آنها رقابت نمودیم و از راه‌هایی توانستیم با آنها برابری نماییم؛ اکنون که با آنها برابر شده‌ایم، می‌گویند برای فردی از قبیله ما وحی نازل می‌شود. به خدا سوگند! ما هرگز ایمان نخواهیم آورد (ابن هشام، ۱۴۱۵ق، ج ۱: ۳۱۶).

از دوران جاهلیت، میان بنی‌هاشم و سایر تیره‌های قریش، رقابت وجود داشت. از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده است که در ماجرای حفر زمزم به وسیله عبدالمطلب، تمام تیره‌های قریش، در برابر بنی‌هاشم ایستادگی کردند و حاضر نشدند افتخار حفر زمزم، تنها از آن عبدالمطلب باشد (همان: ۱۴۳-۱۴۷).

اگر چه با امدادهای غیبی و نصرت الهی، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله توانست فرهنگ اسلامی را بر فرهنگ جاهلی غلبه دهد، ولی حسن رقابت قبیله‌ای به کلی از جامعه زدوده نشد و حسادتهای سایر قبایل نسبت به بنی‌هاشم از بین نرفت.

علی علیه السلام در میان بنی‌هاشم بیشتر مورد حسادت بود؛ به گونه‌ای که امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: «هر وقت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فضایل علی علیه السلام را می‌گفت یا آیه‌ای را که درباره آن جناب نازل شده بود، تلاوت می‌کرد، عده‌ای از مجلس برمی‌خاستند و می‌رفتند (ابن

شهر آشوب، ۱۳۷۶ق، ج ۳: ۲۱۴).

سعد بن ابی وقاص می گوید: «من و دو نفر دیگر در مسجد نشسته بودیم و از علی بدگویی می کردیم که پیامبر با حالتی عصبانی به سوی ما آمد و فرمود: با علی چه کار دارید؟! هر کس علی را اذیت کند، مرا اذیت کرده است» (همان: ۲۱۱).

حقد و حسد نسبت به علی در دل برخی به اندازه ای عمیق شده بود که رسول خدا ﷺ را به واکنش و می داشت؛ چنانکه می فرمود: «هر کس به علی حسد ورزد، به من حسد ورزیده و کسی که به من حسادت کند، کافر شده است» (همان: ۲۱۳ و ۲۱۴).

با رحلت پیامبر خاتم، فرصت خوبی برای ربودن این افتخار از دست بنی هاشم فراهم آمد و قبایل قریش با حمایت حساب شده خویش، عملیات انتقال خلافت از میان بنی هاشم به بنی تمیم و بنی عدی و سرانجام به بنی امیه را تسهیل کردند و به نفع امیر مؤمنان و علیه غاصبان خلافت اعتراضی نکردند.

عمر به ابن عباس (پسر عموی علی ﷺ) می گفت: [قریش] خوش نداشتند نبوت و خلافت، هر دو در میان شما جمع شود و در نتیجه شما به قوم خودتان فخر بورزید و مغرور شوید.

ابن عباس به عنوان شاهد ماجرای غصب خلافت از امیر مؤمنان می گفت: قریش از روی حسادت و ظلم، خلافت را از بنی هاشم گرفتند (طبری، ۱۳۵۲ش، ج ۲: ۱۰۳).

اگر چه پس از بیست و پنج سال و پس از قتل عثمان، خلافت به جایگاه اصلی خویش؛ یعنی خاندان پیامبر بازگشت، اما پس از به خلافت رسیدن علی ﷺ، تقریباً اکثر قبایل قریش، دست از حمایت علی برداشته و به نوعی به مخالفت و منازعه با حاکمیت آن حضرت پرداختند. به نقل اسکافی، بسیاری از اهالی مدینه و مکه، کینه علی ﷺ را در دل داشتند و کل قریش، مخالف آن بزرگوار بودند و در مقابل، نسبت به بنی امیه گرایش مثبت داشتند (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۵ق، ج ۲: ۱۰۳).

ب - زخم های شمشیر علی ﷺ

عقدۀ برخی از افراد نسبت به امیرالمؤمنین ﷺ از جنگ های صدر اسلام نشأت می گرفت؛ زیرا آن حضرت عدۀ زیادی از سران عرب را در جریان جنگ های بدر و احد و حنین به هلاکت رسانده بود. این امر به صورت عقدۀ های پنهان در دل بعضی از بازماندگان باقی مانده بود؛ به گونه ای که پس از قبول اسلام، همچنان نسبت به علی

دشمنی داشتند. حضرت زهرا علیها السلام در اعتراض به کنارزدن علی علیه السلام می فرمود: «وما الذی نقموا من ابي الحسن؟ نقموا منه والله نكبر سيفه و شدة وطأته و نکال وقعته و تمره في ذات الله عز و جل»؛ چرا از ابوالحسن انتقام گرفتند؟ قسم به خدا به سبب اینکه تیغ شمشیرش سوزناک بود و بر آنها سخت می تازید و عقوبت می کرد. و در راه خدای عزیز و بزرگ غضبناک می شد (اربلی، ۱۴۲۶ق، ج ۱: ۴۹۲).

در دعای شریف ندبه می خوانیم: «قد وتر فيه صناديد العرب و قتل ابطالهم و ناوش [ناهِش] ذؤبانهم فأودع قلوبهم أحقاداً بدرية و حنينية و غيرهن فاضبت علی عداوته و أكبت علی منابذته حتى قتل الناكثين و القاسطين و المارقين» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۹۹: ۱۰۴)؛ از بزرگان عرب در راه حق، انتقام گرفت و پهلوانان آنها را کشت و گرگان آنان را تارومار کرد. در نتیجه کینه‌هایی از بدر و خبیر و حنین و غیر آنها، در دل‌هایشان به ودیعه گذاشت. پس دشمنی او را در دل نگه داشتند. به دشمنی با او روی آوردند تا اینکه ناکثین و قاسطین و مارقین را کشت.

شواهد بر جای مانده از تاریخ صدر اسلام نشان می دهد که کینه ناشی از زخم‌های شمشیر علی علیه السلام تا دوران خلافت او، همچنان در دل‌ها باقی مانده بود؛ به‌ویژه در دل آنان که از حزب طلقا و از ایمان‌آوردگان پس از فتح مکه (مخصوصاً بنی‌امیه) بودند. از چهره‌های شاخص و سرشناس این گروه، می‌توان مروان بن حکم و ولید بن عقبه بن ابی‌معیط و سعید بن عاص را نام برد.

آنان در نخستین روزهای خلافت علی، نزد آن حضرت آمده و به سیاست‌های اقتصادی آن حضرت اعتراض کردند و از زخم‌هایی یاد کردند که توسط آن حضرت به ایشان رسیده بود. ولید این چنین لب به شکایت باز کرد:

«ای ابالحسن! تو به همه ما ستم کرده‌ای. اما من؛ پدرم را روز بدر دست‌بسته گردن زده‌ای و برادرم [عثمان] را دیروز یوم‌الدار تنها گذارده‌ای. اما سعید؛ پدرش را روز بدر کشتی در حالی که پدرش از برجستگان قریش بود. اما مروان؛ پدرش را نزد عثمان هنگامی که او را نزد خویش آورد، دشنام داده‌ای... ما با تو بیعت می‌کنیم؛ اما به شرط آنکه آنچه از مال در ایام عثمان به دست آورده‌ایم از ما نگیری و قاتلان عثمان را نیز بکشی (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۸۵ق، ج ۷: ۳۸-۳۹).

وقتی علی علیه السلام شرایط آنان را نپذیرفت، دشمنی‌شان را علنی کرده، بنای عیب‌جویی

از آن حضرت را گذاردند و تلاش کردند یاران علی را از آن بزرگوار جدا کنند و وحدت جامعه را از بین ببرند. از مهمترین اقدامات آنان، تحریک عایشه و طلحه و زبیر به برپایی جنگ جمل بود که در ادامه به آن اشاره خواهد شد.

ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: «در دوران خلافت علی علیه السلام، عبیدالله بن عمر به امام حسن علیه السلام گفت: پدرت به اول و آخر قریش ضربه زده است و مردم با او دشمن هستند، به من کمک کن تا او را خلع کنیم و تو را به جای او بنشانیم» (همان، ج ۱: ۴۹۸).

هنگامی که از ابن عباس سؤال شد که «چرا علی علیه السلام را دشمن می‌دارند؟ گفت: زیرا علی، اول آنها را وارد آتش کرد و باعث عار آخرشان شد» (ابن شهر آشوب، ۱۴۰۵ق، ج ۳: ۲۲۰)؛ یعنی با کشتن آنها در جنگ‌های صدر اسلام، بزرگان قریش را جهنمی کرد و با زخم شمشیر خود عزت و آقایی‌شان را از بین برد.

حضرت وقتی به دست ابن ملجم مرادی ملعون ضربه خورد، فرمود: «قریش، آرزوی کشتن مرا داشت، ولی موفق نشد» (همان: ۳۱۲)؛ چرا که ابن ملجم، قرشی نبود.

رقیبان علی علیه السلام برای تحریک مردم علیه او، سعی می‌کردند قریش را به یاد این دشمنی‌ها بیندازند. ابن سعد می‌نویسد: «عمر بن خطاب به سعید بن عاص می‌گفت: طوری به من نگاه می‌کنی، مثل اینکه من پدر تو را کشتم! ولی من او را نکشتم؛ علی بن ابی‌طالب کشته است» (ابن سعد، ۱۴۰۵ق، ج ۵: ۳۱).

جنگ‌های داخلی دوران حکومت امیر مؤمنان عامل دیگری بود که موجب کینه زخم‌خوردگان و بازماندگان کشته‌شدگان شد. از سخنان حضرت با مردم بصره، بعد از جنگ جمل و هنگام خروج از این شهر، معلوم می‌گردد که مردم بصره نسبت به آن حضرت بغض داشتند و در صدد انتقام بودند: «ماتتقومون منی یا اهل البصرة؟ - أشار إلی قمیصه و ردائه - فقال: والله إنهما لمن غزل أهلی، ما تنقومون منی یا اهل البصرة؟ - و أشار إلی صرّه فی یده فیها نفقته - فقال: والله ما هی إلا من غلّتی بالمدينة، فإن خرجت من عندکم بأكثر مما ترون فأنا عند الله من الخائنین» (شیخ مفید، ۱۴۱۳ق: ۴۲۲)؛ ای اهل بصره! چرا از من انتقام می‌گیرید؟ - در حالی که به پیراهن و عبایش اشاره می‌کرد - فرمود: قسم به خدا این دو به دست همسرم بافته شده‌اند. ای اهل بصره! چرا از من انتقام می‌گیرید؟ و در حالی که به کیسه‌ای که در دست داشت و قوتش در آن بود اشاره می‌کرد - فرمود: قسم به خدا، دارایی من در مدینه همین است. نزد خدا از خائنان باشم اگر با بیش از

این مقداری که می‌بینید از نزدتان خارج شده باشم.

گرچه عثمانی مسلک بودن بصریان عامل اساسی دشمنی آنان با امیر مؤمنان بود، ولی شکست سختشان از علی علیه السلام همراه با کشته‌ها و زخمی‌های فراوان^۲ بر کینه آنان نسبت به آن حضرت افزود. از این رو، امیر مؤمنان، هنگام خروج از بصره با تأکید بر ساده‌زیستی و بی‌رغبتی‌اش به دنیای آنان، خواست از بغضشان بکاهد.

شاید حضرت می‌خواست به آنان بفهماند که انتقام از خلیفه‌ای که در مسند حکومت به یک پیراهن اکتفا می‌کند، کاری نامعقول و نادرست است.

این کینه‌ها به صورت متراکم در دل‌های بازماندگان خوارج در جنگ نهروان نیز وجود داشت؛ تا حدی که قطام به انتقام کشته‌شدن پدرش در نهروان، قتل علی علیه السلام را مهر خود در ازدواج با ابن ملجم قرار می‌دهد (مسعودی، ۱۴۰۹ق، ج ۳: ۴۲۳).

ج- سایر عوامل

دشمنی برخی در اثر اختلاف شخصی با آن حضرت بوده است که عایشه شاخص‌ترین فرد آنهاست؛ کسی که حضرت در مورد علت شرکت او در جنگ جمل فرمودند: «وَأَمَّا فَلَانَةٌ فَأَدْرَكَهَا رَأْيُ النِّسَاءِ وَضِعْنَ غَلَا فِي صَدْرِهَا كَمِرْجَلِ الْقَيْنِ وَ لَوْ دُعِيَتْ لِنَتَالٍ مِنْ غَيْرِي مَا أَتَتْ إِلَيَّ، لَمْ تَفْعَلْ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶)؛ و اما آن زن [عایشه]، گرفتار خیالات و پندار زنانه و کینه‌ای که در سینه‌اش داشت، گردید و همچون کوره آهن‌گران که آهن در آن ذوب می‌شود به غلیان در آمد. اگر از او می‌خواستند با شخص دیگری غیر از من چنین برخوردی کند، نمی‌کرد.

حضرت در این فراز از سخن خویش تصریح می‌فرماید که عایشه به خاطر کینه‌ای که از سابق در دل داشت به جنگ برخاسته، اما به منشأ کینه‌اش اشاره نفرموده است؛ ولی ابن ابی‌الحدید به نقل از استاد خویش، سرچشمه حسادت عایشه نسبت به علی را مربوط به مسائلی می‌داند که در خانه پیامبر در جریان بوده است.

پس از جنگ جمل، برخی از رجال بصره از امیرالمؤمنین علیه السلام دلیل مخالفت عایشه با آن حضرت را پرسیدند. حضرت دلیل اصلی مخالفت او را حقد و کینه‌ای دانسته است که وی نسبت به آن حضرت داشته است و علل این کینه‌توزی را چنین بر می‌شمرد: یکی از آنها این بوده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا بر پدر عایشه برتر می‌دانست و در موافق خیر، مرا بر پدرش مقدم می‌داشت و همین امر موجب بغض او نسبت به من شده است.

دومین علتش این بود که هنگامی که رسول خدا بین یارانش پیمان اخوت برقرار کرد، بین پدر عایشه و عمر بن خطاب عقد اخوت برقرار نمود و مرا برای برادری خویش برگزید. این مسأله موجب غیظ عایشه گردید و نسبت به من حسادت ورزید. سومین عاملش این بود که خداوند متعال [به پیامبر] وحی کرده بود تا همه دربهای خانه‌های اصحاب را که به مسجد باز می‌شد ببندد به جز درب [خانه] من. وقتی رسول خدا درب خانه پدر او و رفیقش را بست و درب خانه مرا به داخل مسجد باز گذارد...، این ماجرا دشمنی [عایشه] را نسبت به من برانگیخت.

سپس حضرت به شکست جناب ابوبکر در گشودن درب قلعه خیبر و فتح آن به دست خویش و لغو مأموریت ابوبکر برای قرائت آیات سوره براءت و نصب خویش از سوی خداوند برای انجام این مأموریت اشاره نمود و سرانجام حسادت عایشه نسبت به حضرت خدیجه را به عنوان ششمین عامل دشمنی او با خود و حضرت فاطمه علیها السلام مطرح نمود و دو مورد از برخوردهای شخصی خویش با عایشه را به عنوان شاهدی بر حقد و حسد عایشه نسبت به خویش برشمرد (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۵ق، ج ۹: ۱۹۳؛ شیخ مفید، ۱۴۱۴ق، ج ۱: ۱۷۳).

از این رو، عایشه در عین مخالفتش با عثمان و اصرار شدیدش بر عزل او، وقتی خبر بیعت مردم با علی علیه السلام را شنید، تغییر موضع داد و خواهان گرفتن انتقام خون خلیفه مظلوم شد. به همین بهانه از مدینه تا بصره آمد و در جنگ جمل حضور فعال پیدا کرد. و بسیاری از اهالی بصره، وقتی حضور عایشه را در سپاه طلحه و زبیر دیدند، به آنها پیوستند و تا زمانی که پاهای شتر عایشه قطع نشد، همچنان به مبارزه بر علیه سپاه علی ادامه دادند؛ تا جایی که هزاران تن کشته و مجروح شدند و با دل‌هایی پر از بغض و کینه علی به خانه‌هایشان رفتند و تا پایان حکومت آن حضرت روی خوش به آن بزرگوار نشان ندادند. به نقل اسکافی همه اهالی بصره، بغض علی را در دل داشتند (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۵ق، ج ۴: ۱۰۳).

عامل دیگر کینه برخی از مردم نسبت به امیر مؤمنان علیه السلام، صلابت و شدت عمل آن حضرت در اجرای احکام الهی است. وقتی پای احکام خدا و حیف و میل بیت‌المال و گفت‌وگو و مدارا با دشمنان اسلام و اجرای حدود الهی به میان می‌آمد، علی از خود سرسختی و صلابت نشان می‌داد و همین امر، موجب ناراحتی و خشم بعضی نسبت به آن حضرت می‌شد. از این رو، پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به کسانی که علی علیه السلام را به سبب جدیت

و شدت عملش در اجرای احکام الهی سرزنش می کردند، می فرمود: «إرفعوا ألسنتكم عن علی بن ابي طالب، فإنه خشن فی ذات الله عزوجل، غیر مداهن فی دینه» (شیخ مفید، ۱۴۱۴ق، ج ۱: ۱۷۳)؛ زبانهایتان را از ملامت کردن علی بن ابی طالب نگاهدارید؛ او در اجرای حکم خدای عزوجل خشن است و در دین خویش اهل تساهل نیست.

حضرت زهرا علیها السلام نیز جدیت امیر مؤمنان علیه السلام در اجرای حدود الهی را علت کنار زدن آن حضرت از خلافت ذکر می کند (اربلی، ۱۴۲۶ق، ج ۱: ۴۹۲-۴۹۳).

وقتی نجاشی؛ یکی از شعرای سپاه آن حضرت در صفین، در ماه مبارک رمضان، شرب خمر کرد، حضرت وی را در ملاً عام شلاق زد، این اقدام قاطعانه، موجب خشم نجاشی و بسیاری از دوستان یمنی اش از آن حضرت شد و او به همراه یکی از بزرگان یمنی کوفه به معاویه پیوست (ثقفی، ۱۴۰۷ق: ۳۶۶-۳۷۰).

طارق بن عبدالله نهادی؛ یکی از بزرگان یمنی کوفه، به حضرت گفت: «یا امیر المؤمنین ما کنّا نری أنّ أهل المعصية و الطاعة و اهل الفرقة و الجماعة عند ولاة العدل و معادن الفضل سیان فی الجزاء، حتی رأیت ما کان صنیعک بأخی الحارث، فأوغرت صدورنا» (همان)؛ ای امیر مؤمنان! ما گمان نمی کردیم که عصیانگران و فرمانبرداران و تفرقه افکنان و وحدت طلبان نزد والیان عدالت پیشه و معادن فضل، در کیفر مساوی باشند؛ تا اینکه برخورد شما با برادر حارثی خود را دیدیم؛ شما سینه هایمان را از غیظ و کینه به جوش آورده ای. به دنبال این ماجرا، او به اتفاق نجاشی به معاویه پیوست (همان).

بنابراین، از مشکلات اساسی حکومت امیر مؤمنان علیه السلام دشمنی های قومی و قبیله ای، کینه های برجای مانده از زخم شمشیر آن حضرت در جنگ های صدر اسلام، حسادتهای شخصی و نیز جدیت علی علیه السلام در اجرای عدالت بوده است که در تنهاماندن آن حضرت در اجرای سیاست های حکومتی و برپایی برخی از جنگ های داخلی زیان بار، نقش فراوان داشته است.

۲- اشرافی گری

قرآن مجید با مثالها و تشبیهات مختلفی در صدد است تا بشر را به ناچیز بودن دنیا نسبت به آخرت متنبه کند. در موارد متعددی از تعبیر «متاع» - به معنای یک شیء کم ارزش - در مورد دنیا استفاده می کند. گاهی برخی از تنعمات دنیا را نام برده و نعمت های اخروی را بر آن ترجیح می دهد مثلاً می فرماید: «مال و فرزندان زیور این

مجله

سال پانزدهم / شماره سوم

۱۳۸

زندگی دنیا هستند و اعمال صالح، ماندگار نزد پروردگار، ارجمندتر و خواستنی‌تر است» (کهف (۱۸): ۴۶). و گاهی کسانی را که دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهند، مذمت می‌کند و آنان را گمراه می‌داند (ابراهیم (۱۴): ۳).

با وجود چنین رهنمودهایی، در دوران حاکمیت امام علی علیه السلام ترجیح دنیا بر آخرت رواج یافت؛ به گونه‌ای که حضرت به مردم زمانه خود می‌فرماید: «شما را چه شده است؟! که با به‌دست‌آوردن مقدار اندکی از دنیا، فرحناک و بانشاط می‌شوید؛ در حالی که از دست‌رفتن و محرومیت فراوان آخرت، شما را محزون نمی‌کند؟! و هرگاه متاع ناچیزی از دنیا را از دست بدهید، مضطرب و پریشان می‌شوید تا آنجا که آثار آن در چهره‌هایتان آشکار می‌شود» (نهج البلاغه، خطبه ۱۱۳). سپس حضرت به رواج تغییر ذائقه مردم از آخرت‌گرایی به دنیاگرایی اشاره کرده، می‌فرماید: «آن چنان این مطلب آشکار است که همه، عیب یکدیگر را می‌دانید و اگر بر زبان نمی‌آورید، به سبب آن است که می‌ت رسید همان عیب را درباره شما بازگو کنند. (گویا) دست به دست یکدیگر داده‌اید که آخرت را ترک گوید و نسبت به دنیا عشق ورزید...». سپس می‌فرماید:

«دیتان لقمه اندکی است که بر زبانتان قرار گرفته است [سُست شده است]. مانند کسی هستید که از کارش فراغت یافته و رضایت مولای خویش را فراهم آورده است» (همان).

دنیاگرایی در زمان امیر مؤمنان علیه السلام به معنای شیرین شدن تنعم‌های دنیا، کم یا زیاد در کام مردم بود؛ یعنی چه طبقه مرفه و چه متوسط و فقیر از دنیا لذتی را احساس می‌کردند که از امور اخروی احساس نمی‌کردند. دنیا در مذاقشان بامزه و لذیذ بود؛ ولی امور معنوی، بی‌مزه و تلخ شده بود. این تغییر ذائقه، ربطی به مقدار مال یا مرتبه و مقام نداشت و فقیر و غنی را شامل می‌شد. از این‌رو، ریشه‌یابی و مبارزه با آن سخت و دشوار بود. همین تغییر ذائقه، موجب شد که مردم از مقدار زیادی از لذایذ اخروی برای اندکی از لذایذ دنیوی صرف نظر کنند. این امر، مایه تعجب آن بزرگوار گردید؛ به گونه‌ای که بعد از صفین در نامه به ابوموسی اشعری درباره جریان حکمیت فرمود:

«فإنَّ النَّاسَ قَدْ تَغَيَّرَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ عَنْ كَثِيرٍ مِنْ حَظِّهِمْ، فَمَالُوا مَعَ الدُّنْيَا وَ نَطَقُوا بِالْهَوَى وَ
إِنِّي نَزَلْتُ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنَزَلًا مُعْجَبًا» (همان، نامه ۷۸)؛ بسیاری از مردم از بهره زیادی که ممکن بود (در آخرت) نصیب آنها گردد، بازماندند و به دنیا روی آوردند. این کار باعث تعجب من گردیده است.

از این‌رو، حضرت از مردم زمان خود می‌خواست که به بیش از حد نیاز دنبال

بهره‌وری از دنیا نروند و به همان مقدار که مخارج جاری‌شان تأمین می‌شود، اکتفا کنند: «لَا تَسْأَلُوا فِيهَا فَوْقَ الْكِفَافِ وَلَا تَطْلُبُوا مِنْهَا أَكْثَرَ مِنَ الْبَلَاغِ» (همان، خطبه ۴۵)؛ بیش از کفاف و نیاز خود از آن نخواهید و بیشتر از مقدار مخارجتان از آن مطلبید. ولی مردم به نصایح حضرت توجه نکردند و همچنان دنبال دنیا رفتند و درآمد خود را در قالب انباشت ثروت و رونق‌بخشیدن به زندگی تجمل‌گرایانه صرف کردند؛ در حالی که قرآن می‌فرماید: «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (توبه (۹): ۳۴)؛ و کسانی که زر و سیم می‌اندوزند و آن را در راه خدا انفاق نمی‌کنند، پس آنان را به عذابی دردناک مژده ده.

روند رشد اشرافیت و رفاه‌طلبی

در دوران حکومت پیامبر اسلام ﷺ، علم و تقوا و سجایایی همچون ایثار و گذشت در راه خدا، معیار برتری انسانها بر یکدیگر به حساب می‌آمد. صاحبان زر و زیور و مال و منال در جامعه، جایگاه بلندی نداشتند و اموری چون سبقت در ایمان، مهاجرت به مدینه، شرکت در جنگ‌های بدر، احد و احزاب، جایگاه اجتماعی افراد را شکل می‌داد. پس مستضعفانی که در راه خدا جهاد می‌کردند بر ثروتمندان عافیت‌طلب برتری داشتند: «لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ» (حشر (۵۹): ۸)؛ مقام بلند (یا غنایم) برای فقیران مهاجری است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند؛ در حالی که فضل الهی و رضای او را می‌طلبند و خدا و رسولش را یاری می‌کنند و آنها راستگویانند. روزی که رسول خدا دیده از جهان فرو بست، شأن اجتماعی افراد بر اساس قربانشان به پیامبر اکرم سنجیده می‌شد. در سقیفه، هم مهاجران و هم انصار برای به‌دست‌گرفتن قدرت، به مجاهدتهای خود در راه نصرت اسلام، استدلال می‌کردند. اما پس از سقیفه و انحراف مسیر خلافت، اندک اندک، ارزشهای اجتماعی دگرگون شد؛ شوق به انفاق و ایثار و گذشت و روحیه شهادت‌طلبی، جای خود را به میل به تجمل‌گرایی و رفاه‌طلبی و زندگی اشرافی داد. علت این تغییر ارزشها و رشد و رویکرد به مال و منال، این بود که پس از رحلت پیامبر، فتوحات عظیمی به دست مسلمانان انجام گرفت و مناطقی چون عراق، مصر، ایران و شام فتح گردید. به دنبال هر فتحی، ثروتهای هنگفتی با عنوان جزیه، خراج و غنیمت، وارد خزانه مسلمانان شد؛ به‌طوری

که در جنگ «نهادند» سهم هر سواره‌نظام به شش هزار درهم رسید (طبری، ۱۳۵۲ش، ج ۲: ۵۲۸) و در نبرد «زالق» هر رزمنده در یک لشکر هشت هزار نفری، چهار هزار درهم بهره غنیمتی داشت (بلاذری، ۱۴۰۴ق: ۳۸۶).

هر ساله از سرزمین‌های فتح‌شده عراق (عراق امروزی و اطراف آن)، یکصد و بیست میلیون درهم (ماوردی، ۱۴۰۶ق، ج ۱: ۱۸۵) و از مصر چهل میلیون درهم (بلاذری، ۱۴۰۴ق: ۲۱۷) و از شام هفده میلیون درهم (همان: ۱۹۷) وارد خزانه مسلمانان می‌شد. قسمت اعظم این عایدات به‌طور نامساوی، با عنوان «عطا» بین مسلمانان تقسیم می‌شد؛ به‌طوری که فرزندان رزمندگان «بدر»، سالیانه دو هزار درهم مقرر داشتند (همان: ۴۳۷). سالیانه مهاجرین بدری پنج هزار و انصار بدری چهار هزار درهم حقوق می‌گرفتند (ماوردی، ۱۴۰۶ق، ج ۱: ۲۳۸؛ ابوعمیده، ۱۴۰۸ق: ۲۸۷).

این غنایم و عطایای هنگفت، گرچه موجب فقرزدایی از جامعه گردید، ولی به مرور، دامن بسیاری از اصحاب نامدار پیامبر را به تجمل‌گرایی آلوده کرد و موجب پیدایش روحیه اشرافیت و رفاه‌طلبی میان آنان گردید؛ زیرا در آن روزگار، مرز بین فقر و غنا دویست درهم بود؛ یعنی اگر کسی دویست درهم داشت، زکات به وی تعلق نمی‌گرفت (سرخسی، ۱۴۱۴ق، ج ۳: ۱۴) و می‌توانست به دور از فقر زندگی کند.

در چنین شرایطی وقتی یکباره عطای چهار هزار دره‌می به دست اصحاب رسید، کنترل خود را از کف داده، مجذوب مال دنیا شدند. شخصیت‌های بزرگی همچون طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف و زید بن ثابت، یکی پس از دیگری در دام دنیاگرایی افتاده، در گرداب زندگی اشرافی غرق شدند و به دنبال خویش، سایر اقشار جامعه را به رفاه‌طلبی و مال‌اندوزی سوق دادند.

زبیر وقت مرگ، پنجاه هزار دینار نقد، هزار اسب، هزار بنده و مقادیر زیادی ثروت غیر منقول و نیز خانه‌هایی در کوفه، بصره و اسکندریه (مصر) داشت. طبق نقل مسعودی، خانه زبیر در بصره به قدری مجلل بود که تا سال ۳۳۲ هجری در میان مردم، معروف بوده است (مسعودی، ۱۴۰۹ق، ج ۲: ۳۴۲).

طلحه، روزی هزار دینار از اموال خود در عراق درآمد کسب می‌کرد و خانه‌اش در کوفه زبانزد خاص و عام بود (همان). پس از مرگ عبدالرحمن بن عوف، وقتی خواستند اموالش را میان ورثه‌اش تقسیم کنند، یک هشتم اموالش به سیصد و سی و شش هزار رسید (همان). طلاهای زید بن ثابت را پس از مرگش با تبر شکستند و بین

ورثه‌اش تقسیم کردند (همان).

رفاه‌طلبی و عافیت‌طلبی سران اصحاب، اندک اندک همه جامعه را به سوی مال‌اندوزی سوق داد و حرص و ولع مردم را به تکاثر، افزایش داد؛ به‌طوری که در زمان خلافت عثمان، به دلیل روحیه اشرافی شخص خلیفه و اطرافیانش، شخصیت‌های پارسا و دنیاگریز تحت‌الشعاع صاحبان مال و منال قرار گرفتند و افرادی چون ابوذر و عمار و عبدالله بن مسعود به سبب اعتراض به وضع نابسامان جامعه، مورد غضب عثمان قرار گرفتند (بلاذری، ۱۳۹۴ق، ج: ۵، ۳۶، ۴۸ و ۵۳).

امام علی علیه السلام هنگامی حکومت را به دست گرفت که رفاه و آسایش، به عنوان یک ارزش محوری برای مردم مطرح بود. مسلمانان برای اشراف، اهمیت و جایگاه ویژه‌ای قائل بودند و در تصمیم‌گیری‌های اجتماعی تحت تأثیر آنان قرار داشتند؛ به‌طوری که نوشته‌اند امیر مؤمنان برای اخذ بیعت از مردم در شام، ناگزیر از اشراف به‌طور جداگانه درخواست بیعت کرد (محمودی، ۱۳۶۹ق، ج: ۴، ۱۷).

در بصره و کوفه نیز وضع همین‌گونه بود؛ یعنی اشراف این شهرها در کنار قُرّاء قرآن و حتی بیش از آنان، مکانت اجتماعی داشتند. لذا وقتی علی علیه السلام پس از جنگ جمل، از بصره رهسپار کوفه گردید، برخی از اشراف، همراه مردم بصره برای بدرقه آن حضرت تا کوفه آمدند. در کوفه نیز اشراف به نمایندگی از مردم به استقبال حضرت آمده بودند (منقری، ۱۴۰۳ق: ۳).

چنین وضعیتی نشان می‌داد که مسلمانان بار دیگر همچون دوران جاهلیت، مقدرات خود را به دست صاحبان ثروت قرار داده، اصحاب علم و دین از چشم آنان افتاده بودند؛ زیرا شخصیت نمایندگان و برگزیدگان هر جامعه‌ای معرفّ آمال و آرزو و خواسته‌های آن جامعه است. وقتی ملتی به ثروتمندان رأی دهند، نشانه آن است که ثروت را بر سایر فضایل بشری برتری می‌دهند و کسب مال و منال، هم اصلی آنان است. چنین جامعه‌ای، جامعه دنیاسالار است، نه دین‌سالار. جامعه‌ای است که هنگام تعارض مصالح معنوی با منافع دنیوی، دین و معنویت را پای مادیات و دنیا قربانی می‌کند، لذا یذ زودگذر مادی را بر کمالات پایدار معنوی ترجیح می‌دهد، رهبران راستین خود را در کشاکش مبارزه، تنها می‌گذارد و به عهد خود با رهبر وفا نمی‌کند؛ همچنان که مردمان عصر حکومت امیر مؤمنان علیه السلام به سبب ابتلای به همین بیماری‌ها، بیشترین ضربه را به آن حضرت زدند.

پس از جنگ صفین، قرار شده بود که طرفین، شخصی را به عنوان «حکم» مشخص کنند و حکمین بین معاویه و علی علیه السلام بر اساس قرآن قضاوت کنند و در صورت بی نتیجه ماندن این قضاوت، بار دیگر کوفیان به جنگ با معاویه برخیزند. ولی پس از شکست مذاکرات حکمین - یعنی عمرو بن عاص و ابوموسی اشعری - وقتی حضرت از مردم کوفه خواست تا به جنگ با معاویه برخیزند، ابتدا از خود سستی نشان دادند؛ ولی با اصرار امیر مؤمنان عده‌ای جمع شدند. حضرت ابتدا آنان را به جنگ با خوارج برد؛ ولی پس از پیروزی بر خوارج، یکباره هوای استراحت کرده، ملاقات با زنان و بچه‌هایشان را بهانه قرار دادند و از آن حضرت خواستند که چند روز برای استراحت به کوفه بروند و پس از آن به سوی صفین حرکت کنند. اما پس از رفتن به منازلشان دیگر به لشکرگاه بازنگشتند و میل به راحت دنیا، انگیزه تحمل زحمت جهاد در میدان جنگ را در ضمیرشان از بین برد. حضرت به آنان فرمود: «ای بندگان خدا! چه خیال می‌کنید وقتی که به شما دستور می‌دهم در راه خدا کوچ کنید، به زمین می‌چسبید؟ آیا به زندگی دنیا به جای آخرت دل خوش کرده‌اید؟» (بلاذری، ۱۳۹۴ق، ج ۲: ۳۷۹-۳۸۰؛ محمودی، ۱۳۶۹ق، ج ۲: ۵۲۰).

این نصایح در دل آنان اثر نکرد و اکثر قریب به اتفاقشان به جای حرکت به سوی جنگ با معاویه، آن حضرت را از جنگ بر حذر داشتند و تنها افراد محدودی چون مالک اشتر و عدی بن حاتم طائی و شریح بن هانی و هانی بن عروه بودند که به سبب ایمان، تقوا و معرفتشان، از مرگ نهراسیده و گفتند: «آنانکه در مقام مشورت به شما گفته‌اند در کوفه بمان، شما را از حزب شام ترسانده‌اند، در حالی که در جنگ شامیان چیزی ترسناک‌تر از مرگ نیست و ما آن را می‌خواهیم».

خوارج که خود را متدین‌تر از امیر مؤمنان می‌دانستند و برای آن حضرت، تفسیر قرآن بیان می‌کردند! و فکر می‌کردند که برداشت نوین و روزآمدی از دین ارائه می‌دهند، شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد راحت‌طلبی و خستگی از جهاد «فی سبیل الله» و توقع تصاحب غنائیم، در شکل‌گیری مخالفت‌ها و بینش‌های التقاطی آنان نقش مؤثری داشته است. مثلاً می‌گفتند: «جنگ، طولانی شده بود و گرفتاری و سختی بالا گرفته، مجروحین زیاد شده بودند و مرکب و سلاح [هم] تمام شده بود [لذا با پذیرش آتش‌بس، قضیه را خاتمه دادیم] (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۵ق، ج ۲: ۳۱۰).

این عبارت، نشانگر آن است که گرچه مشکل اصلی خوارج، بینش‌های افراطی و

التقاطی بود، ولی لاقلاً مشکل برخی از خوارج، بیش از آنکه یک مشکل اعتقادی باشد، مشکل روحی بوده است. آنان در اواخر جنگ صفین از جهاد خسته شده بودند و میل به راحتی و آسایش، انگیزه مجاهده را از آنان سلب کرده بود. وقتی میل به رفاه و آسایش در دلها رسوخ کرد، به طور طبیعی، انگیزه تحمل رنج و مرارت در راه حق کاهش می‌یابد؛ هر چند شخص در مقام فکر و اندیشه، حق را بشناسد و حمایت از آن را لازم و ضروری بداند.

به طور کلی، کسانی که حق را می‌شناسند، ولی به دلیل رفاه‌طلبی، تاب و توان تحمل رنج و محنت حق‌گویی و حق‌طلبی و دفاع از حق را ندارند، یا دارای سوابق مذهبی خوبی نیستند و یا در وفای به دین سابقه خوبی ندارند.

آنانکه دارای سوابق مذهبی خوبی نبوده و ادعای دینداری و حق‌طلبی نداشته و ندارند، به راحتی می‌توانند از جبهه حق فاصله گرفته و از حمایت از حق، سر باز زنند؛ ولی آنانکه دارای پیشینه مذهبی خوب و مدعی دینداری می‌باشند، از کناره‌گیری از جبهه حق بیمناکند؛ زیرا می‌ترسند سوابق مذهبی‌شان مورد سؤال واقع شود و ماهیت پوشالی دینداری‌شان فاش گردد. لذا به ناچار سعی می‌کنند با تحریف حقایق دین و برداشت‌های التقاطی، به آمال خود رسیده و ضعف‌های خود را بپوشانند. برخی از خوارجی که در جریان جنگ صفین، حاضر به ادامه جنگ نشدند، از این‌گونه افراد بوده‌اند؛ یعنی دنیاخواهانی بوده‌اند که فریبکارانه لباس دینداری بر تن کرده، خواسته‌های مادی خویش را با ادبیات مذهبی و استدلال‌های التقاطی از آموزه‌های دینی مطرح می‌کردند؛ ولی در برخی مواقع مافی‌الضمیر خویش را بروز می‌دادند؛ همچنان که در یکی از اعتراضات خود به حضرت گفتند: «چرا در جنگ جمل از اصحاب جمل، اسیر و غنیمت نگرفتی؟» (بلاذری، ۱۳۹۴ق، ج ۲: ۳۶۰).

پیامدهای اشرافی‌گری و تجمل‌گرایی

روحیه رفاه‌طلبی در زمان حکومت امیر مؤمنان علیه السلام دو پیامد منفی داشت که هر یک از آنها به نوعی سبب تضعیف بنیان حکومت آن حضرت می‌گشت. اولین پیامدش این بود که مردم از طرح‌های اصلاحی آن حضرت که برای آنان سخت و پرمشقت بود، حمایت نمی‌کردند؛ مثلاً با تقسیم مساوی بیت‌المال که می‌توانست عدالت اقتصادی را در جامعه برقرار کند، مخالفت می‌کردند و یا در میدان جنگ، آن حضرت را تنها

مجله

سال پانزدهم / شماره سوم

۱۴۴

می‌گذارند. پیامد دوم و تلخ‌تر، این بود که برخی برای به‌دست‌آوردن درهم و دینار بیشتر به آن حضرت خیانت کرده، به بیت‌المال دست‌اندازی می‌کردند یا به معاویه می‌پیوستند و یا نیروهای کارآمد نظام علوی را ترور می‌کردند.

ابو بردة بن عوف ازدی که از بزرگان قبیله ازد به حساب می‌آمد و در صفین در رکاب علی علیه السلام می‌جنگید، پس از صفین با دریافت یک قطعه زمین در منطقه فلوجه از معاویه به او پیوست (منقری، ۱۴۰۳ق: ۵) و یا یکی از کارگزاران حضرت به نام مصقلة بن هبیره شیبانی، اسیران بنی‌ناجیه را خرید؛ ولی از پرداخت قیمت کامل آنها عاجز ماند و بدین ترتیب، سیصد هزار درهم به بیت‌المال زیان رساند و وقتی حضرت از او بهای باقیمانده را مطالبه نمود، فرار کرد و به معاویه پیوست (محمودی، ۱۳۶۹ق، ج ۲: ۴۸۶). کار به جایی رسید که برخی از دوستان علی علیه السلام به سبب توقعات مالی به آن بزرگوار بی‌وفایی می‌کردند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «یکی از موالیان امیر مؤمنان از آن حضرت، مالی را درخواست کرد. حضرت فرمود: وقتی عطای من رسید، آن را بین خود و شما تقسیم می‌کنم. ولی غلام، قانع نشد و گفت: این مبلغ برایم کفایت نمی‌کند». به دنبال این ماجرا به معاویه پیوست و معاویه جایزه‌ای گرانسنگ و مالی فراوانی به او بخشید (کلینی، ۱۳۸۹ق: ۷۲).

همچنین قاتل مالک اشتر تنها برای معافیت از پرداخت جزیه، به دستور معاویه، مالک را مسموم کرد (ثقفی، ۱۴۰۷ق: ۱۶۵).

اینها نشانگر آن است که هرگاه حبّ مال و منال و زن و فرزند در دل جامعه‌ای بیش از ارادتشان به دین و آیینشان گردد، هم مردم و هم عناصر نظام حاکم بر آن جامعه، سست می‌شوند؛ به‌گونه‌ای که حتی اگر شخصیتی چون علی بن ابی‌طالب علیه السلام هم در رأس آن قرار داشته باشد، قادر به اصلاح آن جامعه نخواهد بود؛ زیرا وقتی که قابل، قابلیت خود را از کف بدهد، فاعل، هرگز نمی‌تواند فاعلیت خود را اعمال کند؛ نه عوام از او حمایت خواهند کرد و نه خواص به او وفاداری نشان خواهند داد.

نکته مهم دیگر اینکه حبّ دنیا علاوه بر آنکه فی‌نفسه عامل مخلّ نظام اسلامی به حساب می‌آید، در بسیاری از موارد، مولّد مشکلات متعدد دیگری برای نظام اجتماعی خواهد بود. به عنوان نمونه، وقتی تعهدات مذهبی افراد تضعیف گردید و گرایش به رفاه و تنعمات دنیا فزونی یافت، بستر مناسبی برای رشد حقد و حسد و کینه فراهم می‌آید و آحاد جامعه، یکدیگر را تحمل نکرده، برای کسب امتیازات مادی بیشتر، دست

به رقابت‌های خصمانه می‌زنند؛ چرا که وقتی تعهدات دینی تضعیف شود، انسان قادر به کنترل حرص و ولع خود نخواهد بود. لذا برخی از کسانی که علی بن ابی‌طالب علیه السلام و حکومت آن حضرت را از نزدیک درک کرده، خود اهل فکر و نظر بوده‌اند، مشکل اصلی و بنیادین حکومت امیر مؤمنان را خودباختگی مردم آن روز در برابر زخارف دنیا قلمداد کرده‌اند. بهترین گواه این مدعا، سخن عروة بن زبیر است. وی از خاندان زبیر و از دشمنان امیر مؤمنان به حساب می‌آمد. پسرش «یحیی» می‌گوید: پدرم، وقتی نام علی را در نزدش می‌بردند به او دشنام می‌داد؛ ولی یک بار به من گفت: «یا بنی‌والله ما أحجم الناس عنه إلا طلباً لدنیا» (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۸۵ق، ج ۴: ۱۰۲)؛ پسرم، به خدا قسم! مردم از علی روی برنگردانده‌اند، مگر برای طلب دنیا.

آری! اگر روزی، کار جامعه اسلامی به جایی برسد که افراد، بیش از بقای اسلام و حفظ نظام اسلامی، برای ماشین و خانه و زمین و رفاه زن و فرزند و یا استمرار روابط دوستانه با برخی و یا حفظ موقعیت اجتماعی خود و خاندان و یا حزب و گروهشان، اهمیت قائل شوند، روزبه‌روز ارزشهای والای اسلامی در میانشان کم‌رنگ‌تر شده، احکام و تعالیم اسلام، مورد بی‌مهری و اهانت قرار خواهد گرفت؛ دشمنان اسلام به سوی آنان دست تعدی دراز کرده و مقدراتشان را به دست خواهند گرفت؛ عدالت اقتصادی از بین خواهد رفت و حدود الهی اجرا نخواهد شد؛ همچنان‌که همه این موارد در حکومت علی علیه السلام اتفاق افتاد؛ چنانکه قلمرو حاکمیتش توسط حملات سپاه غارتگر معاویه، ناامن گردید و بیت‌المال مسلمانان توسط عناصر خائن به تاراج رفت و وقتی حضرت برنجاشی شاعر، حدّ شرب خمر را اجرا کرد، مورد اعتراض طارق بن عبدالله نهدی قرار گرفت (تقفی، ۱۴۰۷ق: ۳۶۹).

۱- اجتهاد در مقابل نص

اجتهاد ناروا، تفسیر به رأی و رواج بدعت‌ها از دیگر آسیب‌های خواص و عوام در عصر حکومت امیر مؤمنان به شمار می‌آید. البته این انحراف از دوران خلفا در جامعه اسلامی ریشه دوانیده بود؛ زیرا خلفای بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله در مقابل نصوص موجود قرآنی و نبوی، اجتهاد می‌کردند و بر خلاف قرآن و سنت فتوا داده، برای خود حق تشریح و وضع احکام قائل بودند. از این‌رو، یکی از مشکلات مهم حکومت امیر مؤمنان علیه السلام سنت‌ها و بدعت‌های خلفای پیش از آن بزرگوار بوده است. آنها به بهانه

حفظ قرآن از تحریف! از نشر احادیث و سیره پیامبر جلوگیری کرده، با شیوه و متد خاصی روش خود را در جامعه تثبیت کردند؛ به گونه‌ای که پس از مرگشان سیره آنان، ملاک حرکت امت اسلامی قرار گرفت و حتی خواص در حکومت امیر مؤمنان از آن تبعیت می‌کردند. بنابراین، گرچه اجتهاد در مقابل نص یا بدعت‌های خلفا، پیش از حکومت امیر مؤمنان رخ داده است، ولی از آنجا که تأثیرش در حکومت آن حضرت محسوس بود، در این مقام به عنوان یک آسیب، مورد بررسی قرار گرفته است.

زمینه‌های اجتهاد ناروا در دوران خلفا (ابوبکر، عمر، عثمان)

خلیفه اول با اینکه خود معترف بود که پیامبر ﷺ فرموده است: «من کتب علیّ علماًً أو حدیثاً لم یزل یکتب له الأجر ما بقی ذلک العلم أو الحدیث» (شرف الدین، ۱۴۰۸ق: ۱۶۴)؛ کسی که دانش و سخن مرا به رشته تحریر درآورد، تا زمانی که آن دانش یا حدیث باقی است برای او پاداش نوشته می‌شود، در دوران حکومت خود، نسبت به کتابت حدیث ابراز بی‌میلی می‌کرد و حتی پانصد حدیث از احادیث رسول اکرم را که خود نوشته و به عایشه سپرده بود، از او گرفت و آتش زد (متقی هندی، ۱۴۰۹ق، ج ۵: ۲۳۷، ح ۴۸۴۵، به نقل از شرف الدین، ۱۴۰۸ق: ۱۶۴).

خلیفه دوم به‌طور رسمی از نقل احادیث پیامبر جلوگیری می‌کرد و به شهرهای اسلامی می‌نوشت که هر کس نزدش چیزی از حدیث پیامبر است، آن را محو کند (همان: ۲۳۹، ح ۴۸۶۵، به نقل از شرف الدین، ۱۴۰۸ق: ۱۶۵). حتی برخی از بزرگان اصحاب؛ چون عبدالله بن حذیفه، ابی‌درداء، ابوذر و عقبه بن عامر را به جرم نشر سخنان رسول خدا در بیرون مدینه احضار نمود و خروجشان از مدینه را ممنوع کرد (همان، ح ۴۸۶۵، به نقل از شرف الدین، ۱۴۰۸ق: ۱۶۶). این در حالی بود که در تثبیت و اجرای دستورات و دیدگاه‌های خود به شدت اصرار می‌ورزید؛ اگر چه مخالف سیره و روش پیامبر بود. به عنوان نمونه متعه حج و ازدواج موقت را که در زمان رسول خدا حلال شمرده می‌شد، ممنوع اعلام کرد (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۸۵ق، ج ۱: ۱۸۲) و یا جمله «حی علی خیر العمل» را به بهانه اینکه در عصر ما جهاد در میدان فتوحات بهترین عمل است؛ نه نماز، از اذان حذف کرد (شرف الدین، ۱۴۰۸ق: ۲۲۴) و به جای آن عبارت «الصلاة خیر من النوم» را به اذان افزود (همان: ۲۱۰)؛ در حالی که در عصر حیات نبی

اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «حَى عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» جزء اذان بود.

همچنین او دستور داد برخی از نمازهای مستحبی چون نماز تراویح را به جماعت بخوانند؛ در حالی که طبق سنت پیامبر، نمازهای مستحبی، فُرادا خوانده می‌شد (بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۱: ۲۳۳، به نقل از شرف الدین، ۱۴۰۸ق: ۲۳۲). از گریه بر اموات جلوگیری کرد (همان: ۲۵۵، به نقل از شرف الدین، ۱۴۰۸ق: ۲۵۴)؛ در حالی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در شهادت حمزه و جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه گریسته بود (ابن عبدالبر، ۱۳۲۸ق، ج ۱: ۲۷۵ و ۵۴۸).

عثمان نیز از اموال بیت‌المال بدون هیچ منطق حساب‌شده‌ای به بستگان خود بخشش می‌کرد و می‌گفت من با این اموال «صله رحم» به جا می‌آورم و وقتی زید بن ارقم ناراحت شد و با دیده گریان به او اعتراض کرد، گفت: «أَتَيْكِي أَنْ وَصَلْتُ رَحْمِي؟!» (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۵ق، ج ۱: ۱۹۸-۱۹۹).

از بدعت‌های دیگر عثمان این بود که بر خلاف سنت پیامبر، نمازهای واجب چهار رکعتی را در سفر، شکسته (دو رکعتی) نمی‌خواند. وی در سال ۲۹ هجری به حج آمد و در «منی» نمازهای واجب چهار رکعتی را دو رکعت نخواند؛ در حالی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در همان مکان، نمازهای واجب چهار رکعتی را دو رکعت خوانده بود. این امر موجب اعتراض امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام گردید. وی که خود را در برابر منطق حضرت ناتوان می‌دید، از ارائه دلیل خودداری کرد و گفت: «رَأَيْ رَأَيْتَهُ» (طبری، ۱۳۵۲ش، ج ۲: ۶۰۶؛ ابن اثیر، ۱۴۰۸ق، ج ۲: ۲۴۴)؛ این نظری است که من داده‌ام!

همچنین عثمان از اجرای حد قصاص بر عبیدالله بن عمر که قاتل هرمزان بود نیز خودداری کرد و این نیز بدعتی در احکام قضایی اسلام بود (شیخ مفید، ۱۴۱۳ق: ۱۷۶).

نفوذ اجتهاد ناروای خلیفه اول و دوم در عصر حاکمیت امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام

به مرور زمان، سنت‌های نوظهور، مخصوصاً سنت‌هایی که خلیفه اول و دوم بنیان نهاده بودند در جامعه تثبیت گردید و در کنار قرآن و سنت جزء منشور و قانون اساسی جامعه اسلامی شد؛ به‌طوری که عبدالرحمن بن عوف در شورای شش نفره‌ای که برای تعیین خلیفه پس از عمر تشکیل شده بود، عمل به سیره شیخین (ابوبکر و عمر) را در کنار عمل به قرآن و سنت، شرط پذیرش خلافت قرار داد (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۵ق، ج ۱: ۱۸۸). البته این رخداد، رخدادی دور از انتظار نمی‌نمود؛ چرا که شیخین با

بی‌مبالاتی نسبت به احادیث پیامبر و مخالفت عملی و زبانی با سیره آن بزرگوار، حرمت و سطوت سنت پیامبر ﷺ را شکسته بودند. از سوی دیگر، گاه با شدت عمل و خشونت فراینده، نظرات خود را در جامعه تثبیت می‌کردند. افزون بر آن با سوابق در خور توجهی چون سبقت در پذیرش اسلام، هجرت به مدینه، شرکت در جنگ‌های صدر اسلام (بدر، أحد و...)، پیوند خویشاوندی با رسول اکرم و شرکت در مجالس مشورتی آن حضرت، پایگاه اجتماعی ارزنده‌ای برای خود ترتیب داده بودند که به‌طور طبیعی، قشر عوام و خواص متساهل را تسلیم خود می‌کردند. ولی عثمان دست بستگان خود را در چپاول بیت‌المال و ظلم و ستم بر مسلمانان باز گذاشت؛ به شکایات مظلومان رسیدگی نمی‌کرد و پیش از آنکه به فکر رسیدگی به مشکلات مردم باشد، به فکر پُرکردن شکم خود بود. همین امور، موجب نارضایتی عمومی و سرانجام شورش مردم علیه او شد که به قتلش منتهی گردید. از این رو، سنت‌هایی که عثمان بر جای نهاده بود، بعد از مرگش، همچون سیره شیخین در میان مردم مورد احترام قرار نگرفت؛ در حالی که شیخین و عملکردشان همچنان مورد توجه مسلمانان بود؛ تا جایی که در جنگ صفین در سپاه علی بن ابی‌طالب، مردم از اینکه پسر خلیفه اول (محمد بن ابی‌بکر) جزء آنهاست، افتخار کرده، فریاد می‌زدند: «الطیب بن الطیب عندنا»؛ پاک‌زاده نزد ماست و از سوی سپاهیان شام به حضور عبیدالله بن عمر، فرزند خلیفه دوم، در میان خویش فخر فروخته و می‌گفتند: «الطیب بن الطیب عندنا»؛ پاک‌زاده نزد ماست؛ یعنی هم شامیان و هم عراقیان و هم حجازیان، شیخین را معیار تمیز حق و باطل می‌دانستند. لذا حضور فرزندان آنان را در میان خود، نشانه حقانیت خود قلمداد می‌کردند (منقری، ۱۴۰۳ق: ۹۳؛ ابن ابی‌الحدید، ۱۳۸۵ق، ج ۵: ۲۳۰).

این در حالی بود که امیر مؤمنان، آنها را غاصب خلافت می‌دانست و به بسیاری از اعمال و رفتارهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و دینی آنها انتقاد شدید داشت و آنان را مقصر اصلی در نابسامانی‌های دوران خود می‌دانست و سامان‌بخشیدن اوضاع را در گرو کنارگذاشتن روش آنها می‌دید؛ ولی به سبب مصالحی که بعداً بدان اشاره خواهد شد، سکوت اختیار می‌کرد.

نفوذ شیخین، تنها در یک قشر خاص و یا شهر خاصی نبود و حتی در کوفه و بصره، شیخین مورد احترام بوده‌اند. پس از صفین، وقتی علی علیه السلام برای دومین بار از کوفیان و بصریان برای جنگ با معاویه بیعت گرفت، برخی تبعیت از سیره خلیفه اول و

دوم را شرط تبعیت خود قرار دادند. ربیعہ بن اُبی شداد خثعمی، شخصیتی که در جنگ جمل و صفین کنار علی علیه السلام بود و پرچمدار قبیله خثعم به شمار می‌آمد، در پاسخ حضرت که فرمود: «بایع علی کتاب الله و سنة نبیّه»؛ طبق کتاب خدا و سنت پیامبرش بیعت کن، گفت: «لا و لکن أبایعک علی کتاب الله و سنة نبیّه و سنة أبی بکر و عمر» (محمودی، ۱۳۶۹ق، ج ۲: ۳۶۴-۳۶۵؛ طبری، ۱۳۵۲ش، ج ۳: ۱۱۶؛ ابن قتیبه، ۱۴۱۰ق، ج ۱: ۱۶۶)؛ من با شما به شرط عمل بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبرش و سنت ابوبکر و عمر بیعت می‌کنم؟! سپس از حضرت جدا شده به خوارج پیوست.^۳ این مسأله عمق نفوذ شیخین را در جامعه نشان می‌دهد؛ به طوری که حتی گروهی چون خوارج که از روی جهالت، سیره علی علیه السلام را خلاف ظاهر الفاظ قرآن می‌خواندند، در برابر سنت شیخین، ساکت و تسلیم بودند.

وقتی قیس بن سعد از آنها خواست که بار دیگر به جنگ با معاویه بیایند، عبدالله بن شجره سلمی گفت: «لسنا متابعیکم أبداً أو تأتونا بمثل عمر»؛ ما هرگز از شما تبعیت نخواهیم کرد؛ مگر آنکه مانند عمر با ما رفتار کنید (محمودی، ۱۳۶۹ق، ج ۲: ۳۷۷). مکانت اجتماعی ابوبکر و عمر به حدی در میان مردم جا افتاده بود که گاه حضرت امیر مجبور می‌شد با استناد به روش آنها معترضان را آرام کند. پس از فتح بصره، شخصی پرسید چرا با طلحه و زبیر جنگیدی؟ حضرت فرمود: «و لو أنهما فعلا ذلک بأبی بکر و عمر لقاتلتهما و لقد علم من ههنا من أصحاب محمد صلی الله علیه و آله أن أبابکر و عمر لم یرضیا ممن امتنع من بیعة أبی بکر حتی بایع و هو کره و لم یكونوا بایعوه بعد الأنصار فما بالی و قد بایعانی طائین غیر مکرهین» (متقی هندی، ۱۴۰۹ق، ج ۸: ۲۱۵، ح ۳۵۲۹، به نقل از محمودی، ۱۳۶۹ق، ج ۱: ۳۸۹)؛ اگر آن دو (طلحه و زبیر) با ابوبکر و عمر این‌طور رفتار می‌کردند، آنها هم با آن دو می‌جنگیدند؛ کسانی از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله که اینجا حضور دارند، می‌دانند که ابوبکر و عمر راضی نمی‌شدند کسی از بیعت با ابوبکر امتناع کند، مگر اینکه با اکراه بیعت می‌کرد و گرنه بعد از انصار با او بیعت نمی‌کردند؛ حال آنکه آنها با رغبت و بدون اینکه اکراهی در بین باشد با من بیعت کردند.

نفوذ اجتماعی خلیفه اول و دوم موجب گردید که برخی از مخالفان حضرت از سنت‌های آن دو به عنوان ابزاری برای مبارزه با طرح‌های اصلاحی ایشان استفاده کنند. افرادی چون طلحه و زبیر که خواهان سهم بیشتری از حکومت بوده‌اند و توقع ریاست

برخی از استان‌ها را داشته‌اند، در نخستین روزهایی که حضرت، بیت‌المال را به‌طور مساوی بین مردم تقسیم کرد، اعتراض کردند و سنت عمر را مستمسک خود قرار دادند؛ در حالی که آنها هیچ نیازی به سهمیه خود نداشتند؛ چرا که از بزرگترین ثروتمندان دوران خود به حساب می‌آمدند. با این حال به حضرت گفتند: «لیس کذلک کان یعطینا عمر» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۱: ۱۱۶؛ محمودی، ۱۳۶۹ق، ج ۱: ۲۴۱)؛ عمر این طور به ما عطا نمی‌داد!

حضرت برای مجاب کردن آنها سنت رسول خدا ﷺ را مطرح کرد و از آنها پرسید: «فما کان یعطیکما رسول الله؟»؛ رسول خدا چگونه به شما حقوق می‌داد؟ آنها که دوران پیامبر را خوب درک کرده بودند و می‌دانستند که پیامبر، بیت‌المال را به‌طور مساوی تقسیم می‌کرد، به ناچار سکوت اختیار کردند. حضرت برای آنکه از آنها اقرار بگیرد، فرمود: «ألیس کان رسول الله یقسّم بالسّویّة بین المسلمین»؛ مگر نه این است که رسول خدا بیت‌المال را به‌طور مساوی تقسیم می‌کرد؛ گفتند: بلی. سپس آنان را - که روزی جز پیامبر ﷺ احدی را مقتدا و رهبر خود نمی‌دانستند - به یاد روش پیامبر انداخت و فرمود: «فسنّة رسول الله أولى بالاتباع أم سنّة عمر؟» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۱: ۱۱۶)؛ آیا سنت رسول خدا برای پیروی شایسته‌تر است یا سنت عمر؟

مغیره بن شعبه نیز برای منصرف کردن علی علیه السلام از عزل معاویه، برای آن حضرت، چنین استدلال کرد: «شما برای ابقای [معاویه] حجت دارید؛ زیرا عمر، حکومت تمام شام را به وی سپرده بود» (مسعودی، ۱۴۰۹ق، ج ۲: ۳۶۴). از این سخن کاملاً پیداست که در آن روزگار، سنت عمر بیش از سیره علی برای مردم ارزش داشته است. معاویه نیز سعی می‌کرد در نامه‌های خود مسأله افضلیت شیخین بر آن حضرت و مخالفت آن بزرگوار با آنها را مطرح کند (محمودی، ۱۳۶۹ق، ج ۴: ۱۷۲، ۱۸۱، ۱۸۶-۱۸۷) و یا برای اثبات مشروعیت خود به انتصابش توسط عمر برای استانداری شام تمسک می‌جست تا از این رهگذر، امیر مؤمنان علیه السلام را به اهانت و تخطئه خلفا وادار نماید و بدین وسیله بین حضرت و سپاهیان که به خلفا ارادت می‌ورزیدند، تفرقه ایجاد کند. اما حضرت با هوشیاری کامل و به‌گونه‌ای ظریف و حساب‌شده به او پاسخ می‌داد، به‌طوری که عواطف کسانی که به شیخین ارادت می‌ورزیدند، جریحه‌دار نشود و از سوی دیگر سخن معاویه بی‌پاسخ نماند؛ می‌فرمود: «و أمّا قولک إنّ عمر و لّاه فقد عزل من کان و لّاه صاحبه و عزل عثمان من کان عمر و لّاه» (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۵ق، ج ۱۶: ۱۵۴)؛

اما در مورد سخن تو که می‌گویی عمر تو را والی قرار داده است، باید گفت که خود عمر کسانی را که دوستش (ابوبکر) والی قرار داده بود، عزل کرد و عثمان نیز کسانی را که عمر به آنها تولیت داده بود برکنار کرد.

به هر حال سنت‌های نادرستی که توسط خلفای پیش از امیر مؤمنان، به ویژه دو خلیفه نخست، پایه‌ریزی گردید، بعد از مرگشان به یکی از معضلات جدی حکومت آن حضرت مبدل شد؛ به طوری که مقابله با آنها موجب جدایی یاران آن بزرگوار از ایشان می‌شد. این مطلب، چیزی نیست که تنها با تحلیل حوادث دوران خلافت امیر مؤمنان قابل اثبات باشد، بلکه حضرت بدان تصریح فرموده است. کلینی به روایت از سلیم بن قیس هلالی می‌گوید: یک بار حضرت در جمع اهل بیت علیهم‌السلام و یاران خاص و شیعیانش فرمود: «قد عملت الولاية قبلي أعمالاً خالفوا فيها رسول الله صلى الله عليه وآله متعمدين الخلافة، ناقضين لعهد، معبرين لسنته و لو حملت الناس على تركها و جوتها إلى مواضعها و إلى ما كانت في عهد رسول الله، لتفرق عني جندی حتى أبقى وحدي أو قليل من شيعتي الذين عرفوا فضلي و فرض إمامتي من كتاب الله و سنة رسول الله صلى الله عليه وآله» (کلینی، ۱۳۸۹ق، ج ۸: ۵۸-۶۳)؛ قبل از من، خلفا اعمالی را انجام داده‌اند که در آن با [سنت] رسول خدا مخالفت ورزیدند و در این مخالفت تعمّد داشته‌اند و عهدشان را با آن حضرت شکستند و سنت آن (حضرت) را تغییر داده‌اند؛ حال اگر من مردم را وادار به ترک آن اعمال کرده و آن سنت‌ها را به سنن پیشین و آنچه که در دوران رسول خدا مرسوم بوده است بازگردانم، سربازانم از من جدا می‌شوند؛ به طوری که تنها من و یا عده اندکی از شیعیانم که به برتری من عارفند و پیشوایی مرا با استفاده از قرآن و سنت رسول خدا پذیرفته‌اند، باقی می‌مانند. سپس امیر مؤمنان حدود سی مورد از سنت‌های نوظهور مخالف سنت پیامبر را برشمرد و فرمود: «والله لقد أمرت الناس أن لا يجتمعوا في شهر رمضان إلا في فريضة و أعلمتهم أن اجتماعهم في النوافل بدعة فتنادی بعض أهل عسكري ممن يقاتل معي: يا أهل الإسلام غيرت سنة عمر ينهانا عن الصلاة في شهر رمضان تطوعاً و لقد خفت أن يثوروا في ناحية جانب عسكري ما لقيت من هذه الأمة من الفرقة و طاعة أئمة الضلالة و الدعاة إلى النار» (همان)؛ قسم به خدا به مردم دستور داده بودم که در ماه رمضان جز برای (نمازهای) واجب، نماز جماعت بر پا نکنند و به آنها اعلام کردم که اجتماع برای نمازهای نافله بدعت است؛ ولی برخی از سپاهیانم، از کسانی که همراه من

می‌جنگیده‌اند فریاد زدند: ای اهل اسلام! سنت عمر تغییر داده شد؛ ما را از نماز مستحبی در ماه رمضان نهی می‌کند (سپس حضرت می‌فرماید: وضع به‌گونه‌ای آشفته شد) که من ترسیدم در ناحیه‌ای از اطراف لشکر شورش شود. (آنگاه از مردم و امت خود شکوه کرده، می‌فرماید: از تفرقه این امت و تبعیتشان از امامان گمراه‌کننده و دعوت‌کنندگان به سوی آتش چه نکشیده‌ام؟!)

نتیجه‌گیری

در یک جمع‌بندی کلی باید گفت که نخبگان تأثیرگذار در عصر حاکمیت امیر مؤمنان علیه‌السلام به انحرافات و بیماری‌هایی مبتلا بودند که موجب مقاومت آنان در برابر اصلاحات امیر مؤمنان گردید. یکی از مهمترین بیماری‌های آنان مسأله رشک و کینه نسبت به امیر مؤمنان بود که در اموری چون تعصب‌های قومی، کینه به‌سبب ضربه‌دیدن از شمشیر آن حضرت در جنگ‌های صدر اسلام و عقده‌های شخصی ریشه داشت. دومین انحرافی که خواص را به مخالفت با آن حضرت کشانید، منافع مادی بود که مانع از آن می‌شد که آنان روش عدالت‌محورانه امیر مؤمنان را تحمل کنند. تفسیر به رأی‌کردن و بدعت‌نهادن در دین، انحراف سوّمی بود که در میان نخبگان و سران اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رواج یافته بود و در دوران حکومت علی علیه‌السلام مورد تأیید و تأکید قرار می‌گرفت. در مجموع، این عوامل و برخی امور دیگر، موجب زاویه‌گرفتن خواص با آن حضرت و مخالفتشان در قالب عدم بیعت، خودداری از حضور در جنگ‌ها، بر پا کردن جنگ علیه آن حضرت و یاری‌کردن مخالفان حضرت می‌شد.

البته نکته مهم‌تر این است که کسانی که به‌سبب این عوامل با علی علیه‌السلام دشمنی می‌کرده‌اند، همواره سعی داشته‌اند تا با دلایل عوام‌فریبانه، عدم یاری و یا مخالفت خویش نسبت به آن حضرت را توجیه کنند. از این رو، هیچ‌گاه قریش به‌طور علنی علت بیعتشان با ابوبکر و یا عمر و عثمان را حسادت به بنی‌هاشم به‌شمار نیاوردند و یا بنی‌امیه نگفته‌اند: به سبب کینه‌های بدری و احدی به مخالفت با علی علیه‌السلام برخاسته‌اند؛ بلکه همواره اموری را مستمسک مخالفت خویش با علی قرار می‌دادند که با اصول حاکم بر فرهنگ مسلمانان سازگار باشد.

سعد بن ابی وقاص به‌سبب کینه‌ای که نسبت به علی در دل داشت، در شورای منتخب عمر، به عثمان رأی داده (نهج البلاغه، خطبه ۳) و در زمان حکومت

امیرالمؤمنین علیه السلام از جنگ جمل کناره گرفته بود؛ ولی برای توجیه تخلفش از فرمان ولیّ امر زمانه، می‌گفت: «إني أكره الخروج في هذا الحرب لثلاث أصيب مؤمناً، فإن أعطيتني سيفاً يعرف المؤمن من الكافر قاتلت معك» (شیخ مفید، ۱۴۱۳ق: ۹۵)؛ من خوش ندارم در این جنگ شرکت کنم، تا مبادا با مؤمنی درگیر شوم! اگر شما شمشیری به من بدهی که با آن بتوانم مؤمن را از کافر تمییز بدهم، در کنارت جنگ خواهم کرد.

سعد می‌خواهد با این جمله، افکار عمومی مسلمانان را متوجه خود کند و إلا هم او و هم علی علیه السلام خوب می‌دانستند که ریشه سستی او در چیست. او نمی‌تواند به مردم بگوید: من به سبب کینه‌ای که از علی دارم، او را یاری نمی‌کنم؛ زیرا مردم، سالیان متمادی سعد را به دینداری و مجاهده در میدانهای نبرد صدر اسلام می‌شناختند. لذا وی، یک شبهه دینی را مستمسک خود قرار داده و علی علیه السلام را تنها گذارد.

عایشه نیز برای توجیه تغییر موضع ناگهانی‌اش از دشمنی به دوستی با عثمان و مخالفت با علی، هرگز حسادت و عداوت قلبی خویش نسبت به حضرت را مطرح نکرد؛ بلکه به عبدالله بن ابی سلمه گفت: «أنا عينا على عثمان في أمور سميناها له و سميناها عليها، فتاب منها و استغفرالله، فقبل منه المسلمون... فوثب عليه صاحبك فقتله» (همان: ۴۳۰)؛ ما در پاره‌ای امور که برای عثمان می‌شمردیم، از وی عیب گرفتیم و او را ملامت کرده‌ایم، ولی او از آنها توبه کرد و نزد خدا استغفار نمود و مسلمانان توبه‌اش را پذیرفته بودند أما رفيق تو [علی] به مخالفت با او پرداخته، او را به قتل رسانید.

بنابراین، برای شناخت جریانها و افرادی که از روی غرض‌ورزی و عناد با جبهه حق به نزاع برخاسته و یا دست از حمایت آن می‌کشند، نمی‌توان به گفتارشان اکتفا کرد؛ زیرا گفتارشان آراسته و پیراسته از هرگونه شائبه و کینه‌توزی است. تنها راه موجود، دقت در کردارشان می‌باشد؛ زیرا در اکثر موارد، کردار و رفتار این گروه به فساد می‌انجامد و با گفتارشان تناقض پیدا می‌کند.

یادداشت‌ها

۱. برای مطالعه بیشتر در این مورد، ر.ک: ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۱: ۳۳۶-۳۴۷؛ آلوسی، *بلوغ الأرب*، ج ۱: ۲۷۹.
۲. طبق برخی اقوال در جنگ جمل، بیست و پنج هزار نفر کشته شده و حدود چهارده هزار نفر، دست یا پایشان قطع شده و سپس کشته شدند (ر.ک: شیخ مفید، *الجمل*: ۴۱۹).
۳. لازم به ذکر است طبق نقل طبری، ربیعه بن ابی‌شداد از امیر مؤمنان خواست به جای عمل بر

اساس كتاب خدا و سنت پیامبر، تنها به سنت ابوبکر و عمر عمل کند؛ عبارت طبری بدین صورت می‌باشد: فقال له [علی]: «بايع على كتاب الله و سنة رسول الله»، فقال ربيعة: على سنة ابي بكر و عمر؛ قال له علي: «ويلك! لو أن أبابكر و عمر عملا بغير كتاب الله و سنة رسول الله لم يكونا على شيء من الحق»؛ (علی علیه السلام) به او گفت: بر اساس عمل به كتاب خدا و سنت رسول خدا بيعت كن، ولى ربيعه گفت: (من) بر اساس عمل به سنت ابوبكر و عمر بيعت مى كنم. على به او گفت: واى بر تو! اگر ابوبكر و عمر به غير از كتاب خدا و سنت رسول خدا عمل مى كردند، هرگز بر حق نمى بودند.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. آلوسی، بلوغ الأرب، تحقیق بهجة الأثری، بیروت، دارالکتاب، بی‌نا.
۴. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار احیاء الکتب العربی، ج ۲، ۱۳۸۵ق.
۵. ابن اثیر، علی بن ابی الکریم، الکامل فی التاریخ، تحقیق مکتب التراث، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق.
۶. ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، بیروت، دار بیروت، ۱۴۰۵ق.
۷. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، بیروت، دارالأضواء، ۱۴۰۵ق.
۸. ابن عبد البر، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب بهامش الإصابه فی تمییز الصحابه، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۳۲۸ق
۹. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، الامامة و السياسة، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۱۰ق.
۱۰. ابن هشام، السیرة النبویة، بیروت، دار احیاء التراث العربی، تحقیق مصطفی سقا و ابراهیم آبیاری و عبدالحفیظ شبلی، بیروت، دارإحياء التراث العربی، ۱۴۱۵ق.
۱۱. ابوعبیده، کتاب الاموال، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۸ق.
۱۲. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة فی معرفة الأئمة، تحقیق علی الفاضلی، مرکز الطباعة و النشر للمجمع العالمی لأهل البيت، ۱۴۲۶ق.
۱۳. الحاج حسن، حضارة العرب فی عصر الجاهلیة، بیروت، المؤسسة الجامعیة، ۱۴۰۵ق.
۱۴. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ق.
۱۵. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، تحقیق محمداقبر محمودی، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۴ق.
۱۶. -----، فتوح البلدان، تعلیق رضوان محمد رضوان، قم، منشورات الارومیه،

- ۱۴۰۴ق.
۱۷. ثقفی، ابراهیم بن محمد، الغارات، تحقیق عبدالزهراء الحسينی، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۷ق.
۱۸. سرخسی، شمس‌الدین، کتاب المبسوط، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۱۴ق.
۱۹. شرف‌الدین، عبدالحسین، الاجتهاد فی مقابل النص، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ج ۱۰، ۱۴۰۸ق.
۲۰. شیخ مفید، محمد بن محمد، الارشاد، تحقیق آل البيت، قم، المؤتمر العالمی لألفية الشيخ المفید، ۱۴۱۴ق.
۲۱. -----، الجمل، تحقیق سیدعلی میر شریفی، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۳ق.
۲۲. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
۲۳. کلینی، محمد بن یعقوب، الروضة من الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ج ۲، ۱۳۸۹ق.
۲۴. کوئن، بروس، مبانى جامعه‌شناسی، ترجمه و اقتباس غلامعباس توسلی و رضا فاضل، تهران، سمت، ج ۶، ۱۳۷۵ش.
۲۵. گیروشه، تغییرات اجتماعی، ترجمه منصور وثوقی، تهران، نشر نی، ۱۳۸۷.
۲۶. ماوردی، الاحکام السلطانیه، تحقیق حامد الفقی، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ج ۲، ۱۴۰۶ق.
۲۷. متقی هندی، کنز العمال، تحقیق شیخ بکری حیانی، بیروت، مؤسسة الرسّالة، ۱۴۰۹ق.
۲۸. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ج ۲، ۱۴۰۳ق.
۲۹. محمودی، محمدباقر، نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغه، بیروت، دار التعارف، ۱۳۶۹ق.
۳۰. مسعودی، علی بن الحسین، مروج الذهب، تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید، بیروت، دارالکفر، ۱۴۰۹ق.
۳۱. منقری، نصر بن مزاحم، وقعة الصفین، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قم، مکتبة آية الله العظمی المرعشی، ج ۲، ۱۴۰۳ق.